

فصل دهم

معماری جامعه‌ای آزاد؛ وقتی حاکمیت بر توجه به حق، نهاد و فرهنگ تبدیل می‌شود

اگر توجه نخستین قلمرو آزادی انسان است، حفاظت از آن نمی‌تواند تنها مسئولیتی فردی باقی بماند. فرد می‌تواند اعلان‌های تلفن خود را خاموش کند، زمان استفاده از شبکه‌های اجتماعی را کاهش دهد، منابع خبری خود را با دقت برگزیند و برای مطالعه، سکوت و گفت‌وگو مرزهایی بسازد؛ اما اگر مدرسه، بازار، فناوری، رسانه و حکومت همگی بر تصرف هرچه بیشتر توجه بنا شده باشند، مقاومت فردی همواره محدود و فرساینده خواهد بود.

انسان در خلأ انتخاب نمی‌کند. معماری محیط بر رفتار او اثر می‌گذارد. خیابان، مدرسه، نرم‌افزار، اداره، رسانه و قانون همگی برخی انتخاب‌ها را آسان و برخی دیگر را دشوار می‌کنند. جامعه‌ای که می‌خواهد انسان آزاد داشته باشد، باید آزادی را تنها در شعار و قانون اساسی تعریف نکند؛ باید آن را در طراحی زندگی روزمره نیز قابل تجربه سازد.

معماری جامعه آزاد به این معنا نیست که دولت جای فرد تصمیم بگیرد چه چیزی برای او خوب است. چنین رویکردی می‌تواند به شکل تازه‌ای از پدرسالاری و نظام آقا بالاسری و کنترل تبدیل شود. جامعه آزاد باید امکان انتخاب آگاهانه را افزایش دهد، نه اینکه انتخابی تازه را به جای انتخاب پیشین تحمیل کند. هدف آن نیست که مردم به چیزی که حکومت، متخصص یا نخبگان درست می‌دانند توجه کنند؛ هدف آن است که هیچ قدرتی نتواند پنهانی و بدون پاسخ‌گویی میدان توجه آنان را در اختیار بگیرد.

در چنین جامعه‌ای، توجه به عنوان منبعی محدود و ارزشمند شناخته می‌شود. همان‌گونه که آب، هوا، زمان کار و سلامت عمومی موضوع سیاست و قانون‌اند، شرایطی که ذهن انسان در آن شکل می‌گیرد نیز اهمیت عمومی پیدا می‌کند. این شناخت نقطه آغاز تحول است، زیرا تا زمانی که توجه صرفاً مسئله‌ای شخصی تلقی شود، شرکت‌ها و نهادهای قدرتمند می‌توانند تمام مسئولیت پیامدهای طراحی خود را بر دوش فرد بگذارند.

به کاربر گفته می‌شود کنترل خود را بیشتر کن، به والدین گفته می‌شود مراقب فرزندان باشید، به کارمند گفته می‌شود تمرکزتان را افزایش دهید و به شهروند گفته می‌شود در برابر شایعه هوشیار باشید. همه این توصیه‌ها درست‌اند، اما پرسش بزرگ‌تر بی‌پاسخ می‌ماند: چرا محیط به شکلی طراحی شده است که انسان برای انجام رفتاری عادی و سالم باید هر روز با ده‌ها سازوکار حرفه‌ای جلب توجه مبارزه کند؟

جامعه‌ای که تنها از فرد انتظار مقاومت دارد، نابرابری قدرت را نادیده می‌گیرد. در یک سوی میدان، انسانی قرار دارد که خسته، گرفتار و دارای ظرفیت محدود است. در سوی دیگر، شرکت‌ها، دولت‌ها و سامانه‌هایی قرار دارند که از روان‌شناسی، داده، آزمایش و سرمایه برای شناخت و هدایت رفتار او استفاده می‌کنند. آزادی واقعی مستلزم آن است که قواعد بازی نیز عادلانه‌تر شوند.

نخستین اصل معماری جامعه آزاد، حق انسان بر آگاهی از نیروهایی است که می‌کوشند بر او اثر بگذارند. تبلیغ باید قابل تشخیص باشد، حمایت مالی باید آشکار شود، محتوای سیاسی نباید در پوشش رابطه شخصی یا خبری طرف پنهان گردد و کاربر باید بداند چرا پیام مشخصی به او نمایش داده شده است.

اترگذاری پنهان آزادی را تضعیف می کند، زیرا انسان نمی تواند درباره چیزی که وجودش را نمی داند تصمیم بگیرد. اقناع آشکار بخشی طبیعی از زندگی اجتماعی است. فرد می داند فروشنده می خواهد کالایی بفروشد و سیاستمدار می خواهد رأی بگیرد. اما وقتی انگیزه پیام، منبع مالی یا روش هدف گیری پنهان باشد، مخاطب در صحنه ای شرکت می کند که قواعد آن را نمی بیند.

شفافیت به تنهایی کافی نیست. گاه اطلاعات به صورت قانونی ارائه می شوند، اما در انبوهی از متن های طولانی و پیچیده پنهان اند. رضایت نامه ای که هیچ انسان عادی آن را نمی خواند، نمونه ای از شفافیت ظاهری است. جامعه آزاد باید نه فقط انتشار اطلاعات، بلکه قابل فهم بودن آن را نیز مطالبه کند.

حق آگاهی باید به حق انتخاب واقعی پیوند بخورد. اگر کاربر تنها می تواند میان پذیرفتن همه شرایط و محروم شدن کامل از خدمت انتخاب کند، رضایت او محدود است. برخی خدمات دیجیتال چنان در آموزش، کار و ارتباط ضروری شده اند که ترک آنها هزینه ای بسیار بالا دارد. در چنین شرایطی، قرارداد خصوصی به تنهایی نمی تواند همه مسئولیت اخلاقی را حل کند.

دومین اصل، حق انسان بر سکوت و عدم دسترسی دائمی است. جامعه مدرن به تدریج این تصور را ساخته است که انسان خوب، کارمند خوب، دوست خوب و شهروند مسئول باید همیشه قابل دسترس باشد. پاسخ دیر هنگام می تواند نشانه بی احترامی، ضعف حرفه ای یا بی تفاوتی تلقی شود.

اما حضور دائمی در دسترس دیگران، استقلال زمان را از میان می برد. انسان هرگز نمی تواند کاملاً وارد فعالیت شود، زیرا احتمال ورود درخواست تازه همواره وجود دارد. ذهن در حالت آماده باش باقی می ماند و بخشی از توجه را برای پاسخ احتمالی ذخیره می کند.

حق قطع ارتباط باید در فرهنگ و قانون جدی گرفته شود. کارمند باید بتواند خارج از ساعات کاری از پیام های غیر ضروری فاصله بگیرد. دانش آموز نباید شبانه روز زیر جریان تکلیف و اعلان مدرسه باشد. شهروند نیز باید بتواند بدون اجبار به حضور دائمی دیجیتال، از خدمات و حقوق پایه برخوردار شود.

حق قطع ارتباط به معنای بی مسئولیتی نیست. برخی حرفه ها و موقعیت ها نیازمند دسترسی اضطراری اند، اما اضطراب باید دقیق تعریف شود. هنگامی که همه چیز فوری نامیده شود، هیچ چیز واقعاً اولویت ندارد. جامعه باید میان ضرورت واقعی و فرهنگی که از بی نظمی خود فوریت می سازد تفاوت بگذارد.

سومین اصل، حق انسان بر حریم ذهنی است. حریم خصوصی معمولاً با اطلاعات شخصی، مکالمه یا مکان مرتبط دانسته می شود، اما عصر جدید نشان می دهد آنچه از این داده ها استنباط می شود نیز اهمیت دارد. سامانه ممکن است از رفتار عادی فرد درباره وضعیت روانی، گرایش سیاسی، آسیب پذیری مالی یا روابط او نتیجه گیری کند.

حتی اگر فرد این اطلاعات را مستقیماً اعلام نکرده باشد، مدل می تواند آنها را حدس بزند. بنابراین، حفاظت از داده نباید فقط به آنچه انسان آگاهانه ارائه می دهد محدود بماند. استنباط های حساس نیز می توانند به همان اندازه بر فرصت، اعتبار و آزادی او اثر بگذارند.

حریم ذهنی همچنین به این معناست که انسان نباید بدون آگاهی هدف آزمایش‌های رفتاری گسترده قرار گیرد. شرکت‌ها به‌طور مداوم شکل پیام، زمان اعلان و ترتیب محتوا را آزمایش می‌کنند. برخی از این آزمایش‌ها بخشی عادی از بهبود محصول‌اند، اما هنگامی که احساس، تصمیم سیاسی یا رفتار آسیب‌پذیرانه را هدف قرار می‌دهند، مرز اخلاقی تازه‌ای مطرح می‌شود.

در جامعه آزاد، ذهن انسان نباید آزمایشگاهی بی‌صاحب تلقی شود. همان‌گونه که پژوهش پزشکی نیازمند اصول اخلاقی است، آزمایش‌های گسترده رفتاری نیز باید با معیارهایی روشن‌تر ارزیابی شوند. مقیاس می‌تواند عملی به ظاهر کوچک را به مسئله‌ای عمومی تبدیل کند.

چهارمین اصل، حق دسترسی به حقیقت و زیرساخت‌های شناخت معتبر است. آزادی بیان بدون امکان تشخیص حقیقت ممکن است به هرج‌ومرج اطلاعاتی منجر شود. جامعه آزاد نباید حقیقت را از بالا تعیین کند، اما باید نهادها و روش‌هایی بسازد که ادعاها بتوانند بررسی شوند.

روزنامه‌نگاری مستقل، دانشگاه آزاد، دادگاه پاسخ‌گو، آرشیو عمومی، پژوهش علمی و امکان دسترسی به اسناد، بخش‌هایی از این زیرساخت‌اند. حقیقت در جامعه آزاد فرمانی واحد نیست؛ فرایندی است که در آن شواهد گردآوری، روش‌ها آشکار و خطاها اصلاح می‌شوند.

اعتماد به این نهادها نباید کور باشد. اعتماد سالم نتیجه شفافیت و پاسخ‌گویی است. رسانه‌ای که اشتباه خود را اصلاح می‌کند، دانشگاهی که تضاد منافع را اعلام می‌نماید و دولتی که داده خام را منتشر می‌سازد، امکان اعتماد انتقادی را افزایش می‌دهند.

در مقابل، نهادی که خود را فراتر از پرسش می‌داند، حتی اگر ادعای دفاع از حقیقت داشته باشد، به سوی همان منطق اقتدارگرا حرکت می‌کند. هیچ مرجع انسانی مصون از خطا نیست. قدرت حقیقت نه در بی‌خطایی افراد، بلکه در امکان اصلاح و بررسی عمومی قرار دارد.

پنجمین اصل، حق برخورداری از آموزش توجه است. انسان با توان توجه به دنیا می‌آید، اما نحوه استفاده، حفظ و هدایت آن نیازمند پرورش است. همان‌گونه که خواندن، نوشتن و حساب کردن آموزش داده می‌شوند، سواد توجه و سواد رسانه‌ای نیز باید بخشی از آموزش عمومی باشند.

دانش‌آموز باید بیاموزد چگونه منبع را بررسی کند، میان خبر و نظر تفاوت بگذارد، اثر احساس بر داوری را بشناسد و بداند چرا برخی پیام‌ها سریع‌تر منتشر می‌شوند. او باید درک کند که الگوریتم آنچه را می‌بیند انتخاب می‌کند و محبوب بودن محتوا الزاماً نشانه درست بودن آن نیست.

اما آموزش نباید فقط درباره خطرها باشد. کودک و نوجوان باید تجربه توجه عمیق را نیز به دست آورند. خواندن کتاب، ساختن پروژه، مشاهده طبیعت، یادگیری هنر و گفت‌وگوی طولانی، همگی شکل‌هایی از زندگی‌اند که ظرفیت ماندن را تقویت می‌کنند.

اگر مدرسه فقط به دانش آموز هشدار دهد کمتر به صفحه نگاه کند، اما خود آموزش را به جریان دائمی محتوای کوتاه و آزمون‌های سریع تبدیل سازد، پیام متناقضی می‌دهد. ساختار آموزش باید همان کیفیتی را نشان دهد که می‌خواهد در دانش آموز پرورش دهد.

معلم نیز نیازمند حمایت است. کلاس‌های پرجمعیت، فشار اداری و تغییر دائمی برنامه، توجه معلم را پراکنده می‌کنند. نمی‌توان از معلم انتظار داشت توجه عمیق شاگرد را پرورش دهد، در حالی که خود در ساختاری فرساینده کار می‌کند.

جامعه آزاد باید زمان و منزلت آموزش را به رسمیت بشناسد. تأثیر مدرسه همیشه فوری و قابل نمایش نیست. پرورش ذهن مستقل ممکن است سال‌ها بعد نتیجه دهد. سیاست‌گذاری‌ای که تنها نتایج کوتاه‌مدت و قابل اندازه‌گیری را می‌بیند، بخشی از مأموریت عمیق آموزش را از دست می‌دهد.

ششمین اصل، اقتصاد هماهنگ‌تر با رفاه توجه است. اقتصاد کنونی بسیاری از خدمات دیجیتال را بر پایه افزایش زمان حضور و واکنش بنا کرده است. تا زمانی که درآمد با نگر داشتن کاربر افزایش یابد، شرکت انگیزه‌ای قدرتمند برای طراحی وابستگی خواهد داشت.

این مسئله با توصیه اخلاقی به شرکت‌ها به‌تنهایی حل نمی‌شود. مدل‌های اقتصادی و مقررات باید تغییر کنند. امکان اشتراک مستقیم، پرداخت عمومی برای خدمات ضروری، رقابت‌پذیری بیشتر و محدودیت برخی روش‌های هدف‌گیری می‌توانند وابستگی به تبلیغات توجه‌محور را کاهش دهند.

هر مدل جایگزین نیز پیامدهای خود را دارد. خدمات پولی ممکن است نابرابری دسترسی ایجاد کنند و حمایت دولتی می‌تواند خطر نفوذ سیاسی داشته باشد. راه‌حل نهایی احتمالاً ترکیبی از مدل‌ها و نظارت‌های مختلف خواهد بود. مهم آن است که جامعه رابطه میان مدل درآمد و طراحی رفتار را ببیند.

بازار آزاد بدون اطلاعات و رقابت واقعی به آزادی مصرف‌کننده منجر نمی‌شود. اگر چند پلتفرم بزرگ بر ارتباط، خبر و تبلیغات مسلط باشند، خروج کاربر دشوار می‌شود. فرد ممکن است از شیوه عمل سامانه ناراضی باشد، اما به دلیل حضور دوستان، همکاران و خدمات ضروری نتواند آن را ترک کند.

قابلیت انتقال داده و ارتباط میان خدمات می‌تواند قدرت انتخاب را افزایش دهد. کاربر باید بتواند شبکه و محتوای خود را با هزینه کمتر منتقل کند. انحصار زمانی تقویت می‌شود که تمام رابطه اجتماعی فرد در یک محیط زندانی باشد.

رقابت به‌تنهایی نیز کافی نیست. ممکن است چند شرکت برای جلب توجه بیشتر با یکدیگر رقابت کنند و همگی به سوی طراحی‌های تهاجمی‌تر حرکت نمایند. بنابراین، جامعه به معیارهای حداقلی نیاز دارد که حتی در بازار رقابتی قابل نقض نباشند.

یکی از این معیارها باید حفاظت ویژه از کودکان باشد. کودک توانایی محدودتری برای شناخت قصد تجاری و کنترل رفتار دارد. تبلیغات شخصی‌سازی‌شده، بازی‌های مبتنی بر خرید و سازوکارهای وابستگی نباید با همان آزادی‌ای که برای بزرگسالان وجود دارد در برابر کودکان به کار روند.

حقوق کودک بر سود شرکت مقدم است. جامعه پیش‌تر در حوزه‌هایی مانند مواد خطرناک، کار کودک و محصولات سلامت این اصل را پذیرفته است. توجه و رشد روانی کودک نیز باید در همان سطح از اهمیت قرار گیرند.

هفتمین اصل، سازمان و محیط کاری است که از تمرکز و کرامت انسان محافظت کند. بسیاری از سازمان‌ها از یک سو بر بهره‌وری تأکید می‌کنند و از سوی دیگر محیطی می‌سازند که کار عمیق در آن تقریباً ناممکن است. جلسه، پیام، گزارش و تغییر اولویت، روز کارکنان را به قطعات کوچک تقسیم می‌کنند.

سازمان باید توجه را منبعی راهبردی بداند. همان‌گونه که هزینه مالی پروژه را محاسبه می‌کند، باید هزینه وقفه، جلسه غیرضروری و ابهام را نیز ببیند. هر تغییر تصمیم تنها یک پیام نیست؛ ممکن است ساعت‌ها تمرکز را از بین ببرد.

مدیریت خوب از وضوح آغاز می‌شود. کارکنان باید بدانند چند اولویت اصلی چیست و چه کاری می‌تواند منتظر بماند. فرهنگ سازمانی نباید فرد را به نمایش دائمی فعالیت وادار سازد. حضور در جلسه و پاسخ سریع همیشه نشانه تولید ارزش نیستند.

اعتماد و اختیار می‌توانند توجه را آزاد کنند. کارمندی که می‌داند براساس نتیجه سنجیده می‌شود، کمتر نیاز دارد هر لحظه فعالیت خود را اثبات کند. مدیری که وظیفه، معیار و محدودیت را روشن می‌سازد، فضای بیشتری برای تمرکز ایجاد می‌کند.

هوش مصنوعی و ابزارهای خودکار می‌توانند در این محیط مفید باشند، اما تنها اگر برای کاهش بار به کار روند. اگر فناوری هر صرفه‌جویی را به انتظار تولید بیشتر تبدیل کند، توجه آزادشده دوباره مصادره خواهد شد. سازمان باید بخشی از بهره‌وری را به کیفیت، یادگیری و کاهش فرسودگی بازگرداند.

هشتمین اصل، رسانه‌ای است که خود را امانت‌دار توجه عمومی بداند. رسانه با انتخاب موضوع و شیوه روایت، بخش بزرگی از زندگی ذهنی جامعه را شکل می‌دهد. این قدرت نباید فقط براساس میزان بازدید و واکنش سنجیده شود.

رسانه مسئول باید بداند هر تیتراژ ترس‌آفرین یا تصویر تکان‌دهنده هزینه‌ای روانی دارد. این به معنای پنهان کردن واقعیت‌های تلخ نیست. جنگ، فساد، جنایت و بحران باید دیده شوند. اما نمایش مداوم رنج بدون زمینه و امکان عمل می‌تواند جامعه را خسته، درمانده و بدبین سازد.

خبر خوب به معنای خبر خوشایند نیست؛ خبری است که به فهم کمک می‌کند. ممکن است تلخ باشد، اما زمینه، علت و پیامد را روشن سازد. مخاطب پس از دریافت آن تنها تحریک نمی‌شود؛ چیزی می‌فهمد.

رسانه همچنین باید میان اهمیت عمومی و جذابیت لحظه‌ای تفاوت بگذارد. موضوعی که بازدید کمی دارد ممکن است برای آینده کشور حیاتی باشد. آب، آموزش، بودجه و نهادهای قضایی همیشه هیجان رسانه‌ای ایجاد نمی‌کنند، اما زندگی میلیون‌ها انسان را شکل می‌دهند.

روزنامه‌نگاری تحقیقی به منابع و صبر نیاز دارد. جامعه‌ای که تنها برای محتوای سریع پاداش ایجاد می‌کند، ظرفیت افشای ساختارهای پیچیده فساد و قدرت را از دست می‌دهد. حمایت از رسانه مستقل باید بخشی از زیرساخت دموکراسی تلقی شود.

این حمایت نباید استقلال را از میان ببرد. مدل‌های غیرانتفاعی، اشتراک مردمی، بنیادهای شفاف و سازوکارهای عمومی مستقل می‌توانند در کنار بازار حضور داشته باشند. هیچ مدل کاملی وجود ندارد، اما پنهان بودن منبع مالی خطرناک‌تر از تنوع مدل‌هاست.

نهمین اصل، حکومتی است که خود را مرکز دائمی توجه ملت نداند. حکومت اقتدارگرا می‌خواهد در همه‌جا دیده شود. تصویر رهبر، سخنرانی، مراسم و تبلیغات رسمی فضای عمومی را پر می‌کنند. دولت آزاد باید برخلاف آن عمل کند.

دولت خوب زمانی موفق است که بسیاری از خدماتش بدون نمایش و بحران انجام شوند. شهروند آب، برق، امنیت حقوقی و خدمات اداری را دریافت می‌کند، بی‌آنکه هر بار ناچار باشد از حکومت تشکر یا به چهره مقام توجه کند. خدمت عمومی وظیفه است، نه هدیه شخصی حاکم.

رسانه دولتی نباید وجود داشته باشد؛ آنچه لازم است رسانه عمومی مستقل است. دولت می‌تواند اطلاعات رسمی منتشر کند، اما نباید ابزارهای عمومی را برای تبلیغ حزب و شخص در اختیار گیرد. تفاوت میان اطلاع‌رسانی حکومت و تبلیغات سیاسی باید در قانون روشن باشد.

مقام عمومی حق دارد سیاست خود را توضیح دهد، اما شهروند نیز حق دارد روایت‌های دیگر را بشنود. دولت نباید از بودجه مردم برای ساختن تصویر شخصی استفاده کند. هرچه قدرت بیشتر باشد، محدودیت تبلیغات شخصی آن نیز باید بیشتر باشد.

شفافیت تصمیم‌های حکومتی بخش دیگری از آزادی توجه است. ابهام مردم را وادار می‌کند ساعت‌ها در میان شایعه و تحلیل به دنبال حقیقت بگردند. دولت پاسخ‌گو باید داده، قرارداد، بودجه و منطق تصمیم را تا حد امکان منتشر کند.

شفافیت تنها ابزار مبارزه با فساد نیست؛ کاهش‌دهنده بار ذهنی جامعه نیز هست. وقتی اطلاعات روشن باشد، شهروند کمتر ناچار است میان روایت‌های متناقض حدس بزند. اعتماد می‌تواند جای بخشی از مراقبت و سوءظن را بگیرد.

حق دسترسی به اطلاعات باید با استثناهای محدود و مشخص همراه باشد. امنیت ملی نمی‌تواند عنوانی فراگیر برای پنهان کردن ناکارآمدی و خطا باشد. هر محدودیت باید زمان‌دار، قابل بازبینی و تحت نظارت مستقل باشد.

دهمین اصل، دموکراسی به عنوان نظام توزیع توجه است. انتخابات تنها شمارش رأی نیست؛ سازوکاری برای آن است که صداها و مطالبات مختلف امکان ورود به تصمیم عمومی پیدا کنند. دموکراسی زمانی تضعیف می‌شود که تنها گروه‌های ثروتمند، پرمدا یا دارای دسترسی رسانه‌ای دیده شوند.

نظام انتخاباتی و رسانه‌ای باید فرصت عادلانه‌تری برای شنیده شدن فراهم کند. این به معنای برابر کردن مصنوعی همه دیدگاه‌ها نیست، بلکه جلوگیری از آن است که پول به‌تنهایی تعیین کند چه کسی در میدان توجه حضور دارد.

شفافیت هزینه‌های انتخاباتی، محدودیت خرید نفوذ و دسترسی منصفانه به رسانه عمومی از ابزارهای مهم‌اند. رأی‌دهنده باید بتواند میان برنامه‌ها تصمیم بگیرد، نه آنکه زیر حجم تبلیغات و تصویرسازی قرار گیرد.

گفت‌وگوی انتخاباتی باید از قالب نمایش شخصیت فراتر رود. برنامه، تیم، هزینه و پیامد سیاست‌ها باید در مرکز قرار گیرند. نامزد باید پاسخ دهد چگونه وعده خود را اجرا خواهد کرد، نه اینکه تنها احساس امید یا ترس تولید کند.

دموکراسی همچنین به زمان نیاز دارد. برخی تصمیم‌ها نباید در اوج خشم یا ترس جمعی گرفته شوند. فرایند قانون‌گذاری، بررسی قضایی و گفت‌وگوی عمومی شاید کند به نظر برسند، اما این کندی مانعی در برابر تصرف لحظه‌ای قدرت است.

حکومت اقتدارگرا از سرعت برای حذف پرسش استفاده می‌کند. تصمیم فوری اعلام می‌شود و جامعه باید با آن هماهنگ شود. دموکراسی باید میان نیاز به اقدام و ضرورت تأمل تعادل ایجاد کند.

یازدهمین اصل، شهری است که برای انسان و توجه او طراحی شده باشد. معماری فیزیکی نیز بر ذهن اثر می‌گذارد. شهری پر از آلودگی صوتی، تبلیغ، ترافیک و بی‌نظمی، بخش بزرگی از توان شناختی ساکنان را مصرف می‌کند.

فضای عمومی آرام، پارک، کتابخانه، پیاده‌راه و امکان دسترسی به طبیعت، تجمل نیستند. آنها زیرساخت سلامت و توجه‌اند. شهروند باید مکان‌هایی داشته باشد که در آنها مصرف‌کننده یا هدف تبلیغ نباشد.

تبلیغات شهری نیز باید محدودیت داشته باشند. هر سطح عمومی نباید به کالایی برای فروش نگاه مردم تبدیل شود. چشم‌انداز شهر متعلق به همه است و استفاده تجاری از آن باید با حق جامعه بر آرامش و زیبایی متعادل گردد.

حمل‌ونقل قابل اعتماد توجه را آزاد می‌کند. انسانی که هر روز ساعت‌ها در ترافیک و عدم اطمینان گرفتار است، بخشی از انرژی خود را پیش از آغاز کار از دست می‌دهد. برنامه‌ریزی شهری با حاکمیت بر توجه رابطه‌ای مستقیم دارد.

فضای فرهنگی عمومی نیز باید گسترش یابد. موزه، سالن هنری، مرکز اجتماعی و کتابخانه مکان‌هایی‌اند که توجه جمعی را از مصرف سریع به تجربه مشترک منتقل می‌کنند. جامعه تنها از طریق بازار و رسانه با یکدیگر ارتباط ندارد؛ به فضاهای غیرتجاری نیاز دارد.

دوازدهمین اصل، عدالت اجتماعی به عنوان شرط آزادی توجه است. انسانی که برای غذا، مسکن و امنیت اولیه در اضطراب دائمی است، آزادی محدودی برای انتخاب موضوع توجه خود دارد. فقر نه تنها کمبود پول، بلکه کمبود ظرفیت ذهنی آزاد است.

جامعه‌ای که حاکمیت بر توجه را جدی می‌گیرد، باید شرایط پایه‌ای را فراهم کند که انسان بتواند فراتر از بقا بیندیشد. این به معنای حذف مسئولیت فردی یا وعده رفاه نامحدود نیست. به معنای آن است که فقر شدید و ناامنی دائمی با آزادی واقعی ناسازگارند.

خدمات سلامت، آموزش پایه، امنیت غذایی و حمایت از دوره‌های بحران، تنها سیاست‌های رفاهی نیستند. آنها به انسان امکان می‌دهند افق زمانی خود را گسترش دهد. کسی که تمام توجهش در امروز مصرف نمی‌شود، می‌تواند درباره فردا تصمیم بگیرد.

نابرابری شدید نیز بر توجه عمومی اثر می‌گذارد. ثروت می‌تواند رسانه، تبلیغات و نفوذ سیاسی بخرد. در نتیجه، صدای برخی افراد بسیار بلندتر از دیگران شنیده می‌شود. دموکراسی باید راه‌هایی برای محدود کردن تبدیل مستقیم ثروت به مالکیت توجه سیاسی پیدا کند.

این کار آسان نیست. آزادی بیان شامل حق هزینه کردن برای رساندن پیام نیز می‌شود، اما اگر پول بی‌حد بتواند میدان عمومی را اشغال کند، برابری سیاسی تهی خواهد شد. توازن میان این ارزش‌ها نیازمند قانون و گفت‌وگوی مستمر است.

سیزدهمین اصل، فرهنگ ارزش‌گذاری دوباره بر کندی، عمق و استمرار است. جامعه مدرن سرعت را با پیشرفت یکی گرفته است. پاسخ سریع‌تر، تولید بیشتر و تغییر پیوسته نشانه موفقیت تلقی می‌شوند. اما همه امور انسانی از سرعت سود نمی‌برند.

اعتماد آهسته ساخته می‌شود. شخصیت در زمان شکل می‌گیرد. علم، هنر، آموزش و نهادهای دموکراتیک نیازمند استمرارند. تلاش برای سرعت بخشیدن افراطی به آنها ممکن است ظاهر نتیجه را تولید کند، اما عمق را از میان ببرد.

کندی به معنای عقب‌ماندگی نیست. گاه انتخاب آگاهانه ریتم مناسب است. جراح باید سریع تصمیم بگیرد، اما قانون اساسی نباید با همان شتاب نوشته شود. خبر اضطراری باید فوری منتشر شود، اما قضاوت تاریخی به زمان نیاز دارد.

جامعه آزاد باید بتواند ریتم‌های متفاوت را به رسمیت بشناسد. همه چیز نباید تابع چرخه بازار و خبر باشد. برخی فعالیت‌ها ارزشمندند، حتی اگر نتیجه‌شان دیر دیده شود.

فرهنگ استمرار نیز در برابر هیجان‌های کوتاه‌مدت اهمیت دارد. بسیاری از حرکت‌های اجتماعی با موجی بزرگ آغاز و با کاهش توجه فراموش می‌شوند. تغییر پایدار نیازمند کسانی است که پس از خروج موضوع از تیتراژها نیز کار را ادامه دهند.

قهرمان واقعی همیشه کسی نیست که در لحظه بحران بیشتر دیده می‌شود. ممکن است معلم، پژوهشگر، سازمان‌دهنده یا کارمندی باشد که سال‌ها وظیفه‌ای را بی‌سروصدا انجام داده است. جامعه باید ارزش این حضورهای پایدار را بهتر بشناسد.

چهاردهمین اصل، پرورش اخلاق توجه است. توجه تنها مهارت شناختی نیست؛ رابطه‌ای اخلاقی نیز هست. آنچه می‌بینیم و آنچه نادیده می‌گیریم بر زندگی دیگران اثر دارد.

بی‌توجهی به رنج می‌تواند ظلم را ادامه دهد. اما توجه افراطی و نمایشی به رنج نیز ممکن است قربانی را به موضوع مصرف عاطفی تبدیل کند. اخلاق توجه می‌پرسد چگونه می‌توان دیگری را دید، بی‌آنکه از درد او برای شهرت، سیاست یا سرگرمی استفاده کرد.

رسانه و فعال سیاسی باید درباره نمایش تصویر قربانی مسئول باشند. آیا انتشار تصویر به عدالت و آگاهی کمک می‌کند یا کرامت فرد را زیر پا می‌گذارد؟ آیا خانواده رضایت دارد؟ آیا انسان به نشانه‌ای برای هدف دیگران تبدیل شده است؟

توجه اخلاقی به معنای دیدن پیچیدگی انسان است. فرد تنها قربانی، مجرم، مهاجر، زن یا عضو گروه سیاسی نیست. هر برجسب بخشی از واقعیت را نشان می‌دهد، اما ممکن است بقیه شخصیت را پنهان کند.

جامعه آزاد باید در برابر کاهش انسان‌ها به نماد مقاومت کند. حتی دشمن سیاسی دارای حقوق و پیچیدگی انسانی است. این شناخت مانع پاسخ‌گویی و مجازات قانونی نیست؛ مانع غیرانسانی‌سازی است.

پانزدهمین اصل، رابطه‌ای تازه میان آزادی و مسئولیت است. آزادی توجه به معنای آن نیست که هرکس می‌تواند بدون توجه به پیامدها هر چیزی منتشر کند. انتشار شایعه، افترا و محتوای دستکاری‌شده می‌تواند به دیگران آسیب برساند.

اما مسئولیت نیز نباید بهانه‌ای برای سانسور گسترده شود. مرزها باید محدود، روشن و تحت قانون باشند. دولت نباید خود را داور حقیقت سیاسی قرار دهد، زیرا به سرعت نقد را با دروغ یکی خواهد کرد.

جامعه باید میان خطا، دروغ آگاهانه، نظر و تهدید تفاوت بگذارد. این تمایز نیازمند دادگاه مستقل و فرایند منصفانه است. حذف خودکار و بی‌پاسخ محتوا نمی‌تواند جای عدالت را بگیرد.

پلتفرم‌ها نیز مسئول‌اند، اما نباید قدرتی شبه‌حکومتی و بدون نظارت داشته باشند. قواعد آنان بر گفت‌وگوی عمومی اثر می‌گذارد. شفافیت، امکان اعتراض و نظارت مستقل برای تصمیم‌های مهم ضروری است.

شانزدهمین اصل، حاکمیت ملی در برابر استعمار توجه است. در عصر دیجیتال، شرکت‌ها و قدرت‌های خارجی می‌توانند میدان توجه یک ملت را بدون حضور فیزیکی در اختیار گیرند. داده مردم، تبلیغات، اخبار و فرهنگ عمومی ممکن است بر زیرساخت‌هایی وابسته باشند که کشور کنترل و شناخت محدودی از آنها دارد.

حاکمیت دیجیتال نباید با انزوا و سانسور اشتباه گرفته شود. هدف، قطع ارتباط با جهان نیست. هدف آن است که جامعه درباره داده‌ها، زیرساخت‌ها و قواعدی که زندگی عمومی را شکل می‌دهند اختیار و آگاهی داشته باشد.

کشور باید ظرفیت فنی، حقوق و علمی لازم برای بررسی سامانه‌ها را توسعه دهد. وابستگی کامل به فناوری خارجی می‌تواند به وابستگی شناختی و امنیتی تبدیل شود. در عین حال، ساختن دیوارهای بسته نیز نوآوری، آزادی و ارتباط را آسیب می‌زند.

راه مطلوب، حضور فعال و توانمند در شبکه جهانی است. کشوری که پژوهشگر، قانون، رسانه و شرکت‌های رقابتی دارد، می‌تواند از مزایای فناوری استفاده و درباره شروط آن مذاکره کند. کشوری که تنها مصرف‌کننده است، انتخاب‌های محدودتری خواهد داشت.

برای ایران آینده، این موضوع اهمیت مضاعف دارد. جامعه‌ای که از سانسور و انحصار حکومتی خارج می‌شود، نباید به بازار بی‌دفاعی تبدیل گردد که هر قدرت داخلی یا خارجی بتواند توجه آن را خریداری کند. آزادی رسانه باید با شفافیت مالکیت، منابع مالی و حفاظت از داده همراه باشد.

رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور نیز باید درباره منابع، اهداف و روش‌های خود صادق باشند. مخاطب حق دارد بداند با رسانه مستقل، دولتی، حزبی یا تجاری روبه‌روست. پنهان کردن ماهیت، اعتماد را آسیب می‌زند.

هفدهمین اصل، بازسازی زبان عمومی است. استبداد و بازار هر دو زبان را فرسوده می‌کنند. استبداد واژه‌ها را ایدئولوژیک می‌سازد و بازار آنها را به شعارهای قابل فروش کاهش می‌دهد. جامعه برای اندیشیدن آزاد به زبانی دقیق، زنده و انسانی نیاز دارد.

واژه‌هایی مانند آزادی، مردم، امنیت و عدالت اگر پیوسته بدون تعریف به کار روند، می‌توانند معنای خود را از دست بدهند. هر جریان آنها را برای هدف خود مصادره می‌کند. گفت‌وگوی دموکراتیک نیازمند آن است که مردم بپرسند دقیقاً از چه سخن می‌گوییم.

بازسازی زبان به معنای یکسان‌سازی نیست. اختلاف در تعریف‌ها طبیعی است، اما باید آشکار شود. زبان مبهم امکان می‌دهد گروه‌ها گمان کنند توافق دارند، در حالی که مقصودهای کاملاً متفاوتی دارند.

در ایران، بسیاری از واژه‌ها زیر فشار تجربه تاریخی بارهای سنگین یافته‌اند. انقلاب، اصلاح، سلطنت، جمهوری، دین و سکولاریسم برای افراد مختلف احساس‌ها و خاطرات متفاوتی دارند. گفت‌وگو باید بتواند از واکنش فوری به این واژه‌ها عبور و معنای نهادی و عملی آنها را بررسی کند.

حاکمیت بر توجه بدون حاکمیت بر زبان کامل نیست. کسی که واژه‌های خود را ندارد، ناچار است در چارچوبی بیندیشد که دیگران ساخته‌اند. ادبیات، آموزش و رسانه باید به گسترش و دقت زبان عمومی کمک کنند.

هجدهمین اصل، حفظ تنوع منابع معناست. حکومت تمامیت‌خواه می‌خواهد سیاست و ایدئولوژی مرکز همه معناها باشند. بازار می‌خواهد مصرف و شهرت را در مرکز قرار دهد. جامعه آزاد باید اجازه دهد انسان معنا را از حوزه‌های گوناگون دریافت کند.

خانواده، دوستی، هنر، علم، ایمان، طبیعت، خدمت عمومی و کار حرفه‌ای همگی می‌توانند منابع معنا باشند. هیچ نهاد واحدی نباید مالک کامل هویت انسان شود.

این تنوع از آزادی محافظت می‌کند. فردی که تمام هویت خود را از حزب، رهبر یا شغل می‌گیرد، در برابر شکست یا سوءاستفاده آسیب‌پذیرتر است. انسانی با تعلق‌های متنوع می‌تواند از فاصله‌ای انتقادی به هر بخش نگاه کند.

جامعه نیز به نهادهای متنوع نیاز دارد. دولت، بازار، خانواده و جامعه مدنی هر یک نقش دارند، اما هیچ‌کدام نباید تمام زندگی را در خود جذب کنند. آزادی از تعادل و محدودیت متقابل پدید می‌آید.

نوزدهمین اصل، معماری انتقال از جمهوری اسلامی به جامعه‌ای آزاد است. سقوط یا تغییر یک نظام سیاسی به خودی خود فرهنگ توجه را دگرگون نمی‌کند. عادت‌های سرکوب، شخصیت‌محوری، شایعه، بحران‌زدگی و دشمن‌سازی ممکن است پس از تغییر نیز ادامه یابند.

دوران گذار از نظر توجه بسیار آسیب‌پذیر خواهد بود. مردم تشنه اطلاعات و تغییر خواهند بود. شایعات، ادعاهای متناقض و امیدهای بزرگ به سرعت منتشر می‌شوند. گروه‌های مختلف برای تعریف انقلاب، پیروزی و آینده رقابت خواهند کرد.

نهادهای گذار باید پیش از هر چیز نظم اطلاعاتی قابل اعتمادی ایجاد کنند. این نظم به معنای کنترل رسانه نیست، بلکه انتشار منظم اطلاعات، پاسخ‌گویی و دسترسی خبرنگاران است. خلأ اطلاعاتی دشمن اعتماد است.

رهبران گذار نباید زبان قطعیت مطلق به کار گیرند. باید صادقانه میان آنچه می‌دانند، آنچه احتمال می‌دهند و آنچه هنوز روشن نیست تفاوت بگذارند. این صداقت ممکن است در کوتاه‌مدت کمتر هیجان‌انگیز باشد، اما فرهنگ تازه‌ای از حکمرانی ایجاد می‌کند.

تصمیم‌های مهم باید مستند شوند. مردم باید بدانند چه کسی، بر چه اساسی و برای چه مدتی تصمیم گرفته است. موقت بودن اختیارات اضطراری باید واقعی و قابل نظارت باشد.

یکی از بزرگ‌ترین خطرهای آن است که به نام حفظ ثبات، روش‌های نظارت و تبلیغ جمهوری اسلامی ادامه یابند. ممکن است گفته شود کشور هنوز در خطر است و آزادی باید به تعویق افتد. تاریخ نشان داده است اختیاراتی که در بحران ایجاد می‌شوند به‌سادگی کنار نمی‌روند.

امنیت و آزادی متضاد مطلق نیستند. امنیت دموکراتیک از قانون، اعتماد و مشارکت قدرت می‌گیرد. امنیت اقتدارگرا از ترس و ابهام تغذیه می‌کند. ایران آینده باید از نخستین روزها تفاوت این دو را نشان دهد.

رسانه‌های موقت عمومی نباید به بلندگوی نیروهای پیروز تبدیل شوند. حضور گروه‌های مختلف، دسترسی برابر و مدیریت مستقل برای جلوگیری از بازتولید انحصار ضروری است.

عدالت انتقالی نیز باید با مدیریت مسئولانه توجه همراه باشد. دادگاه و کمیسیون حقیقت نباید به نمایش انتقام تبدیل شوند. قربانیان باید دیده شوند، اما پرونده‌ها نباید برای سرگرمی یا تسویه سیاسی مصرف گردند.

جامعه به حقیقت نیاز دارد، اما حجم رنج می‌تواند طاقت‌فرسا باشد. ارائه مرحله‌ای، همراه با زمینه و حمایت روانی، ممکن است ضروری باشد. مواجهه با گذشته باید به فهم و عدالت خدمت کند، نه اینکه جامعه را برای سال‌ها در شوک نگه دارد.

بیستمین اصل، رهبری‌ای است که توجه را به خود وابسته نکند. در دوره بحران، چهره‌های کاریزماتیک می‌توانند امید و هماهنگی ایجاد کنند، اما همان تمرکز ممکن است زمینه اقتدارگرایی تازه را فراهم سازد.

رهبر دموکراتیک از توجهی که دریافت می‌کند برای انتقال قدرت به نهاد استفاده می‌کند. مرتب درباره قانون، تیم، فرایند و جانشینی سخن می‌گوید. موفقیت خود را در آن نمی‌بیند که مردم بدون او احساس ناتوانی کنند.

او نقد را تحمل می‌کند، حتی هنگامی که ناعادلانه است. میان حمله شخصی و تهدید قانونی تفاوت می‌گذارد. از محبوبیت خود برای خاموش کردن مخالف استفاده نمی‌کند.

رهبر آزادکننده به مردم نمی‌گوید تنها به من اعتماد کنید. می‌گوید ساختاری بسازیم که مجبور نباشید به فضیلت یک فرد وابسته باشید. این تفاوت میان نجات‌دهنده و بنیان‌گذار دموکراسی است.

بیست‌ویکمین اصل، سنجش پیشرفت با معیارهای انسانی است. جامعه‌ای ممکن است تولید، درآمد و سرعت خود را افزایش دهد، اما مردم آن خسته، تنها و پراکنده‌تر شوند. پیشرفت باید فراتر از شاخص‌های اقتصادی ارزیابی گردد.

کیفیت خواب، زمان خانواده، سلامت روان، مشارکت مدنی، اعتماد و دسترسی به فضای عمومی نیز اهمیت دارند. اندازه‌گیری آنها دشوارتر است، اما دشواری اندازه‌گیری دلیل بی‌اهمیتی نیست.

سیاست‌گذاری معمولاً آنچه را آسان‌تر شمارش می‌شود جدی‌تر می‌گیرد. در نتیجه، تعداد پیام، ساعت کار و حجم تولید دیده می‌شوند، اما کیفیت حضور و فرسودگی توجه پنهان می‌مانند.

معیارهای جدید نباید به ابزار نظارت بیشتر تبدیل شوند. دولت نباید برای اندازه‌گیری رفاه ذهنی وارد خصوصی‌ترین بخش زندگی شود. پژوهش‌های مستقل، داده‌های ناشناس و مشارکت داوطلبانه می‌توانند تصویر عمومی‌تری ارائه دهند.

بیست و دومین اصل، پذیرش این واقعیت است که هیچ معماری‌ای کامل و نهایی نیست. فناوری، بازار و فرهنگ تغییر می‌کنند. قواعدی که امروز مناسب‌اند ممکن است فردا ناکافی یا محدودکننده شوند.

جامعه آزاد نیازمند نهادهایی برای بازنگری مستمر است. قانون‌گذار، دانشگاه، جامعه مدنی و شهروندان باید پیامدهای تازه را بررسی و قواعد را اصلاح کنند.

انعطاف نباید به بی‌ثباتی تبدیل شود. اصول بنیادین مانند کرامت، اختیار، شفافیت و حق اعتراض باید پایدار بمانند، اما شیوه اجرای آنها می‌تواند با فناوری تغییر کند.

هیچ قانون واحدی نمی‌تواند همه اشکال دستکاری را پیش‌بینی کند. فرهنگ اخلاقی و حرفه‌ای نیز ضروری است. مهندس، مدیر، روزنامه‌نگار و سیاستمدار باید فراتر از حداقل قانونی درباره پیامد کار خود بیندیشند.

بیست و سومین اصل، مسئولیت نسلی است. تصمیم‌های امروز تنها بر کاربران فعلی اثر ندارند. کودکی که در محیطی کاملاً شخصی‌سازی‌شده رشد می‌کند، شاید مفهوم دیگری از انتخاب، خلوت و هویت داشته باشد.

نسل بزرگسال مسئول است محیطی بسازد که کودک بتواند پیش از آنکه هدف بازار شود، خود را بشناسد. این مسئولیت نیازمند محدودیت‌هایی بر صنعت و تغییر رفتار بزرگسالان است.

نمی‌توان از کودکان خواست رابطه سالمی با فناوری داشته باشند، در حالی که همه نهادهای پیرامون آنان بر استفاده دائمی بنا شده‌اند. خانواده، مدرسه، دولت و شرکت‌ها باید مسئولیت مشترک بپذیرند.

نسل آینده همچنین حق دارد طبیعت، فرهنگ و نهادهایی را به ارث ببرد که تماماً فرسوده نشده‌اند. توجه بین‌نسلی یعنی تصمیم امروز را از منظر کسانی نیز ببینیم که هنوز صدایی در سیاست ندارند.

بیست و چهارمین اصل، جهانی بودن مسئله توجه است. هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند همه چالش‌های پلتفرم، داده و هوش مصنوعی را حل کند. شرکت‌ها و جریان اطلاعات از مرزها عبور می‌کنند.

همکاری بین‌المللی برای استانداردهای داده، محتوای مصنوعی، حقوق کودک و امنیت دیجیتال ضروری خواهد بود. اما این همکاری نباید به سلطه چند قدرت یا فرهنگ بر دیگران تبدیل شود.

کشورها تجربه‌ها و ارزش‌های متفاوت دارند. اصول جهانی باید حداقل حقوق را حفظ کنند و هم‌زمان به تنوع فرهنگی اجازه حضور دهند. کرامت و اختیار انسان می‌تواند پایه مشترک باشند.

ایران آزاد باید در این گفت‌وگو مشارکت فعال داشته باشد، نه اینکه تنها قواعد دیگران را وارد کند. تجربه ایران در زمینه پروپاگندا، سانسور و مقاومت اجتماعی می‌تواند به بحث جهانی کمک کند.

بیست و پنجمین و شاید بنیادی‌ترین اصل، بازگشت انسان به مرکز طراحی است. این عبارت ممکن است ساده یا تکراری به نظر برسد، اما اجرای آن دشوار است. بسیاری از سامانه‌ها به نام انسان طراحی می‌شوند، در حالی که هدف واقعی آنها سود، کنترل یا نمایش قدرت است.

قرار دادن انسان در مرکز یعنی پرسیدن این فناوری، قانون یا سازمان چه نوع انسانی می‌سازد. آیا استقلال او را افزایش می‌دهد یا وابستگی را؟ آیا توان فهم را تقویت می‌کند یا فقط واکنش را؟ آیا زمانش را آزاد می‌سازد یا آن را با محتوای بیشتر پر می‌کند؟ انسان محوری به معنای دنبال کردن همه میل‌های فوری انسان نیست. برخی میل‌ها نتیجه همان محیط دستکاری‌شده‌اند. باید میان رضایت لحظه‌ای و شکوفایی بلندمدت تفاوت گذاشت.

طراحی انسان‌محور به فرد حق انتخاب می‌دهد، اما او را در برابر سازوکارهای فریب‌پی‌دفاع رها نمی‌کند. پایان، سکوت، خروج و تنظیمات روشن را بخشی از خدمت می‌داند.

جامعه انسان‌محور موفقیت خود را در آن نمی‌بیند که مردم همیشه به نهادهایش توجه کنند. موفق است وقتی افراد بتوانند به زندگی خود توجه کنند.

در چنین جامعه‌ای، مدرسه می‌کوشد دانش‌آموز را صاحب پرسش کند، نه حافظ پاسخ‌های رسمی. رسانه می‌کوشد مخاطب بفهمد، نه فقط واکنش نشان دهد. دولت می‌کوشد خدمت کند، نه دیده شود. فناوری می‌کوشد هدف انسان را آسان‌تر سازد، نه اینکه هدف‌های تازه‌ای برای مصرف او تولید کند.

بازار نیز همچنان حضور خواهد داشت، اما محدودی خواهد داشت. همه چیز نباید قابل خرید و فروش باشد. رأی، بدن، وجدان و برخی لایه‌های ذهن انسان باید از تبدیل شدن کامل به کالا محافظت شوند.

دموکراسی همچنان پرتنش و ناقص خواهد بود. رسانه‌ها خطا خواهند کرد، شرکت‌ها به دنبال سود خواهند بود و انسان‌ها تحت تأثیر احساس قرار خواهند گرفت. حاکمیت بر توجه وعده جامعه‌ای بدون فریب و ضعف نیست.

این مفهوم می‌گوید ضعف‌های انسان نباید بدون محدودیت به منبع سود و قدرت تبدیل شوند. جامعه باید امکان بازگشت، اصلاح و انتخاب دوباره را حفظ کند.

آزادی کامل و دائمی وجود ندارد. آزادی عملی است که باید تکرار شود. فرد هر روز توجه خود را بازی‌گرداند و جامعه در هر نسل نهادهای آزادی را بازسازی می‌کند.

هیچ پیروزی سیاسی نمی‌تواند این مسئولیت را برای همیشه پایان دهد. حتی جامعه‌ای آزاد ممکن است به تدریج زیر فشار بازار، ترس یا شخصیت‌پرستی توجه خود را از دست بدهد. دموکراسی نیز نیازمند مراقبت مستمر است.

برای ایران، این هشدار اهمیتی حیاتی دارد. تجربه جمهوری اسلامی نشان داده است چگونه انقلابی که با وعده‌رهای آغاز شد، به نظامی برای کنترل زندگی، زبان و توجه تبدیل گردید. تغییر حکومت باید با شناخت سازوکارهای بازتولید سلطه همراه باشد.

اگر تنها افراد جایگزین شوند، اما تمرکز رسانه، تقدس رهبر، دشمن‌سازی و انحصار حقیقت باقی بمانند، آزادی شکننده خواهد بود. ایران آینده باید از همان ابتدا بر توزیع قدرت و توجه بنا شود.

هیچ رهبر، حزب، قوم، مذهب یا رسانه‌ای نباید بتواند خود را برابر با ایران معرفی کند. ایران بزرگ‌تر از همه نهادها و جریان‌های سیاسی است. ملت نیز مجموعه‌ای از انسان‌های متنوع است، نه جمعیتی که باید در یک صدا حل شود.

وحدت ملی به معنای یکنواختی توجه نیست. مردم می‌توانند به مسائل و ارزش‌های متفاوت توجه کنند و همچنان بر قانون و حقوق مشترک توافق داشته باشند. وحدت دموکراتیک از امکان اختلاف امن پدید می‌آید.

جامعه آزاد به مرکز واحد معنا نیاز ندارد. قدرت آن در شبکه‌ای از افراد و نهادهاست که هیچ‌کدام مالک کامل دیگری نیستند. این توزیع شاید بی‌نظم‌تر از حکومت متمرکز به نظر برسد، اما انعطاف و کرامت بیشتری ایجاد می‌کند.

معماری حاکمیت بر توجه از خانه آغاز می‌شود، در مدرسه ادامه پیدا می‌کند، در فناوری و رسانه شکل می‌گیرد و در قانون و حکومت حفاظت می‌شود. هیچ بخش به تنهایی کافی نیست.

خانواده‌ای که حضور را ارزش می‌داند، اما کودک را به مدرسه‌ای تبلیغاتی می‌فرستد، نمی‌تواند به تنهایی از او محافظت کند. مدرسه‌ای که ذهن انتقادی پرورش می‌دهد، اما جامعه فارغ‌التحصیل را با رسانه‌ای فریبنده و اقتصادی اضطراب‌آفرین روبه‌رو می‌کند، اثر محدودی خواهد داشت.

قانونی که از داده محافظت می‌کند، اما مردم سواد شناخت آن را ندارند، به‌آسانی دور زده می‌شود. شهروند آگاه نیز بدون قانون در برابر انحصار شرکت و قدرت دولت ضعیف خواهد بود.

حاکمیت بر توجه پروژه‌ای مشترک است. فرد باید مسئول انتخاب‌های خود باشد، اما نهادها نیز باید مسئول محیطی باشند که می‌سازند. آزادی از ترکیب شخصیت و ساختار پدید می‌آید.

این فصل نمی‌خواهد طرحی کامل و نهایی برای جامعه آینده ارائه کند. هدف آن است که توجه را به مرکز پرسش‌های نهادی بازگرداند. هر سیاست و فناوری را می‌توان با این معیار سنجید: آیا انسان پس از ورود به این ساختار صاحب اختیار بیشتری می‌شود یا کمتر؟

آیا مدرسه او را قادر می‌سازد خود بیاموزد؟ آیا رسانه او را در فهم واقعیت یاری می‌دهد؟ آیا دولت بار ذهنی زندگی را کاهش می‌دهد؟ آیا بازار نیاز را پاسخ می‌دهد یا پیوسته نیاز تازه می‌سازد؟ آیا فناوری در پایان کار او را آزاد می‌کند یا در خود نگه می‌دارد؟

پاسخ‌ها همیشه ساده نخواهند بود. یک فناوری ممکن است هم آزادی و هم وابستگی ایجاد کند. یک قانون ممکن است هم از مردم محافظت و هم انتخاب را محدود سازد. جامعه باید این تنش‌ها را آشکار نگه دارد و از پاسخ‌های مطلق بپرهیزد.

اما برخی جهت‌ها روشن‌اند. پنهان‌کاری کمتر از شفافیت، انحصار کمتر از تکرار، اجبار کمتر از انتخاب و شخصیت‌پرستی کمتر از نهاد به آزادی خدمت می‌کنند. محیطی که مکث و خروج را ممکن می‌سازد، انسانی‌تر از محیطی است که واکنش دائمی می‌خواهد.

آینده مطلوب، جامعه‌ای نیست که مردم در آن کمتر به همه چیز توجه کنند. جامعه‌ای است که بتوانند بیشتر و عمیق‌تر به آنچه واقعاً ارزشمند است توجه کنند.

کودک به یادگیری، والدین به فرزند، پزشک به بیمار، قاضی به حقیقت، شهروند به امور عمومی و هنرمند به اثر خود توجه کنند. فناوری و دولت وظیفه داشته باشند این حضور را آسان کنند، نه اینکه پیوسته آن را قطع نمایند.

حاکمیت بر توجه در نهایت دفاع از کیفیت حضور انسان در جهان است. زندگی فقط مجموعه ساعت‌هایی نیست که از تولد تا مرگ می‌گذرند. زندگی چیزی است که در آن ساعت‌ها توانسته‌ایم ببینیم، بفهمیم، دوست بداریم و بسازیم.

زمانی که بدون آگاهی از ما گرفته می‌شود، تنها زمان تقویمی نیست؛ بخشی از امکان زندگی است. توجهی که به ترس، تبلیغ و پراکندگی سپرده می‌شود، از رابطه، دانش و آینده کسر می‌گردد.

به همین دلیل، سیاست توجه سیاست زندگی است. اقتصادی که توجه را می‌بلعد، از عمر انسان مصرف می‌کند. حکومتی که ذهن ملت را در بحران دائمی نگه می‌دارد، نسل‌ها را از زندگی ممکن محروم می‌سازد. فناوری‌ای که امکان انتخاب را تضعیف می‌کند، تنها محصولی نامناسب نیست؛ مسئله‌ای درباره آزادی است.

در مقابل، نهادی که توجه را آزاد می‌سازد، به انسان زمان بازمی‌گرداند. مدرسه‌ای که تمرکز پرورش می‌دهد، دولت کارآمدی که اضطراب را کاهش می‌دهد و رسانه‌ای که حقیقت را روشن می‌کند، همگی عمر انسانی را غنی‌تر می‌سازند.

می‌توان جامعه‌ای ساخت که در آن پیشرفت با میزان تصرف ذهن مردم سنجیده نشود. شرکتی موفق باشد، بی‌آنکه کاربر را وابسته کند. سیاستمداری انتخاب شود، بی‌آنکه دشمنی و دروغ تولید نماید. رسانه‌ای دیده شود، بی‌آنکه رنج را به سرگرمی تبدیل کند.

این جامعه آرمان‌شهری بدون تعارض نیست. انسان همچنان اشتباه می‌کند، فریب می‌خورد، خشمگین می‌شود و تحت تأثیر جمع قرار می‌گیرد. اما ساختار به او امکان می‌دهد خطا را ببیند و بازگردد.

بازگشت مفهوم مرکزی حاکمیت بر توجه است. آزادی در این نیست که انسان هرگز منحرف نشود؛ در این است که راه بازگشت به خویش را حفظ کند. جامعه آزاد نیز جامعه‌ای نیست که هرگز دچار تبلیغات، پوپولیسم یا بحران نمی‌شود؛ جامعه‌ای است که نهادهای اصلاح و بازگشت را از دست نمی‌دهد.

دادگاه می‌تواند قدرت را متوقف کند، رسانه می‌تواند دروغ را آشکار سازد، انتخابات می‌تواند حاکم را تغییر دهد و آموزش می‌تواند نسل تازه‌ای با پرسش‌های تازه پرورش دهد. اینها راه‌های بازگشت جمعی‌اند.

جمهوری اسلامی این راه‌ها را بسته یا محدود کرده است. رسانه را در خدمت قدرت قرار داده، دادگاه را تابع ایدئولوژی ساخته، انتخابات را کنترل کرده و آموزش را به ابزار بازتولید روایت خود تبدیل نموده است. به همین دلیل، بحران در آن تصادفی نیست؛ ساختاری است.

ایران آزاد باید راه‌های بازگشت را در قلب معماری خود قرار دهد. هر قدرتی باید قابل اصلاح و جابه‌جایی باشد. هر تصمیمی باید امکان اعتراض داشته باشد. هر روایت رسمی باید بتواند با واقعیت به چالش کشیده شود.

ملت نباید بار دیگر برای نجات خود به فضیلت دائمی صاحبان قدرت وابسته شود. نهاد خوب نهادی نیست که تنها در دست انسان خوب درست کار کند؛ باید بتواند قدرت انسان بد یا خطاکار را نیز محدود سازد.

حاکمیت بر توجه از این منظر بخشی از مهندسی دموکراسی است. تمرکز توجه بر یک فرد معمولاً به تمرکز قدرت می‌انجامد. توزیع توجه میان نهادها، مسائل و شهروندان، زمینه توزیع قدرت را فراهم می‌کند.

جامعه‌ای که فقط یک چهره را می‌بیند، به تدریج دیگران را نامرئی می‌کند. جامعه‌ای که تنها یک روایت را می‌شنود، توان مقایسه را از دست می‌دهد. معماری آزادی باید از تکثر دیدن و شنیدن محافظت کند.

در پایان این مسیر، حاکمیت بر توجه نه تکنیکی برای افزایش بهره‌وری، نه توصیه‌ای برای آرامش و نه صرفاً نظریه‌ای درباره رسانه است. این مفهوم بنیان نگاه تازه‌ای به آزادی انسان است.

آزادی از ذهن آغاز می‌شود، اما در ذهن پایان نمی‌یابد. به خانواده، مدرسه، بازار، رسانه، فناوری و دولت گسترش پیدا می‌کند. فرد آزاد به محیطی نیاز دارد که آزادی‌اش را نابود نکند و نهاد آزاد به شهروندی نیاز دارد که مسئولیت توجه خود را بپذیرد. هیچ‌کدام بدون دیگری دوام نمی‌آورند.

اگر فرد همه مسئولیت را به قانون بسپارد، قدرت‌های تازه راهی برای دور زدن قانون خواهند یافت. اگر جامعه همه مسئولیت را بر فرد بگذارد، نابرابری ساختاری آزادی را به امتیاز کسانی تبدیل می‌کند که زمان، دانش و منابع بیشتری دارند.

راه میانه، مسئولیت مشترک است: انسان آگاه، فناوری پاسخ‌گو، بازار محدود به اخلاق، رسانه مستقل و حکومت قانون‌مند.

این معماری ممکن است کامل نباشد، اما جهت آن روشن است. جامعه باید از ساختارهایی که انسان را وسیله می‌بینند به سوی ساختارهایی حرکت کند که او را صاحب حق، مقصد و معنا می‌شناسند.

حکومت نباید ملت را برای بقای خود مصرف کند. بازار نباید اضطراب را برای سود تولید نماید. فناوری نباید انسان را به مجموعه‌ای از داده و واکنش تقلیل دهد.

انسان باید بتواند بگوید این ذهن، این زمان و این زندگی متعلق به من است. من در جامعه زندگی می‌کنم، از دیگران اثر می‌پذیرم و مسئولیت عمومی دارم، اما هیچ قدرتی حق ندارد پنهانی مرکز زندگی مرا تصرف کند.

ملت نیز باید بتواند همین سخن را در مقیاسی تاریخی بیان کند: این کشور، این حافظه و این آینده متعلق به مردم است. هیچ حکومت، رهبر و ایدئولوژی‌ای حق ندارد نسل‌ها را در خدمت بقای خود نگه دارد.

ایران زمانی حقیقتاً آزاد خواهد شد که آزادی تنها در تغییر دولت دیده نشود. در مدرسه‌ای دیده شود که کودک را به پرسش دعوت می‌کند؛ در خیابانی که بدن زن میدان نمایش قدرت نیست؛ در رسانه‌ای که مقام را بدون ترس بررسی می‌کند؛ در اقتصادی که مردم را در اضطراب دائمی نگه نمی‌دارد؛ و در فناوری‌ای که به جای بلعیدن زمان، آن را به انسان بازمی‌گرداند.

آزادی در سکوتی دیده خواهد شد که دیگر از ترس نیست، بلکه از آرامش است. در گفت‌وگویی که اختلاف در آن خطر محسوب نمی‌شود. در هنری که برای مجوز، خود را پیشاپیش ناقص نمی‌کند. در شهروندی که می‌تواند روزی را بدون فکر کردن به بحران حکومت سپری کند.

شاید عمیق‌ترین نشانه پایان استبداد همین باشد: حکومت دیگر مهم‌ترین موضوع زندگی مردم نباشد.

مردم به خانواده، دانش، کار، زیبایی، طبیعت و آینده توجه کنند. دولت در جایگاه خدمتگزار باقی بماند و برای دیده شدن بحران نسازد. رهبران بیایند و بروند و نهادها پابرجا بمانند.

در آن روز، ملت تنها حاکمیت سیاسی خود را بازنیافته است؛ حاکمیت بر زمان و ذهن خویش را نیز پس گرفته است.

این همان جامعه‌ای است که حاکمیت بر توجه وعده می‌دهد: جامعه‌ای که در آن انسان مجبور نیست پیوسته برای حفاظت از ذهنش بجنگد، زیرا قانون، فرهنگ و نهادها نیز در کنار او ایستاده‌اند.

جامعه‌ای که آزادی را تنها اجازه سخن گفتن نمی‌داند، بلکه حق شنیدن، نشنیدن، مکث کردن، پرسیدن و تغییر نظر را نیز به رسمیت می‌شناسد.

جامعه‌ای که می‌داند هر انسان تنها یک زندگی دارد و هیچ قدرتی حق ندارد آن زندگی را در انتظار، ترس، تبلیغ و بحران دائمی مصرف کند.

حاکمیت بر توجه، در نهایت، حاکمیت انسان بر معنای زندگی خویش است.

و شاید آزادی چیزی جز همین نباشد: اینکه انسان بتواند آگاهانه تصمیم بگیرد چه چیزی شایسته نگاه، اندیشه، عشق و عمر محدود اوست.